

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهزاد مالکی
۱۳ جولای ۲۰۲۱

درماندگی فکری و سیاسی اپوزیسیون اعتدالی جمهوری اسلامی

فائزه هاشمی در جلسه آنلاینی که روز پنجشنبه، سوم تیر [سرطان]، توسط مرکز مطالعات ایرانی دانشگاه استنفورد به ریاست عباس میلانی برگزار شد، با اشاره به فشار بر زنان و وضعیت سیاسی در ایران، گفت: «ما الان نه حکومت دینی هستیم و نه حکومت انقلابی.»

در این جلسه عباس میلانی با فائزه هاشمی سخن می‌گفت و ویدئوی آن نهم تیرماه [سرطان] منتشر شد، فائزه هاشمی با تأکید بر این که «حکومت‌ها نمی‌توانند مدافع ایدئولوژی‌ها باشند و ایدئولوژی‌ها ابزار سوءاستفاده قرار می‌گیرند» تأکید کرد: «سال‌ها گذشته و خیلی چیزها از دست خارج شده است.»

وی در بخش دیگری از سخنان خود درباره تأکید دولت دونالد ترامپ بر جنبش زنان با بیان این که «دختران و زنان ایرانی مسیر خودشان را بدرستی یافته‌اند» گفت: «فشار و تأکید سازمان‌های بین‌المللی بهتر از حکومت‌ها و یا فشارهای آقای ترامپ و دولت امریکا است.» او گفت: «حمایت‌های بیرونی این حرکت‌های درونی را می‌تواند تقویت کند.»

فائزه هاشمی درباره تغییرات در نظام جمهوری اسلامی نیز با اشاره به کاهش مشارکت مردم در انتخابات، دلیل عدم تغییر و اصلاح را، علاوه بر «موانع اصولگرایان»، ناامیدی مردم از اصلاح‌طلبان عنوان کرد و افزود: «در حوادث ۹۶ و خصوصاً ۹۸ بخشی از اصلاح‌طلبان طرف حاکمیت غش کردند و بیانیه‌هایی را صادر کردند که با واقعیت‌های جامعه مطابقت نداشت.»

فائزه هاشمی در پایان اظهار امیدواری کرد که با یکدست شدن بدنه حکومت پس از انتخابات ریاست جمهوری آینده، «اگر عاقل باشند، شاید صدای جامعه را بشنوند و تغییراتی ایجاد کنند.»

او ده سال اول انقلاب را از دید خودش، سال‌های انقلابی‌گری نام نهاد که طبیعت انقلاب آن رفتارها را ایجاب می‌کرد و افزود: «سال‌های حضور پدرم و نیز آقای خاتمی اگر ادامه پیدا می‌کرد شاید ما مسیر مناسب‌تری پیدا می‌کردیم.»

فائزه رفسنجانی با اشاره به این که خود را فمینیست اسلامی می‌داند گفت: «من اعتقاد ندارم اسلام واقعی با حقوق زنان و حقوق بشر مغایرت دارد. در برخی موارد خاص هم اگر نکته‌ای تبعیض‌آمیز وجود دارد، می‌توان از آن‌ها هم با توجه به شرایط زمان و مکان و مصلحت جامعه اجتهادی را اتخاذ کرد.»

فائزه هاشمی به این پرسش که شما نمی‌ترسید از این که دعوت استنفورد را پذیرفتید، چنین پاسخ داد: به من گفته‌اند که شما مستقل هستید و دکتر میلانی هم با تأیید که بله البته که ما مستقل هستیم، خیالش را آسوده کرد. میلانی همچنین نقش مترجمی را هم در این نمایش ایفاء می‌کرد.

عباس میلانی در جایگاه همیشگی خودش نشسته است. او به عنوان یک پژوهشگر تاریخ مدعی حقیقت جوئی و بی‌طرفی است ولی با مواضع سیاسی و جایگاهی که برای خود در اپوزیسیون بورژوائی خارج از کشور پیدا کرده است، پژوهش‌های تاریخی‌اش کاملاً جهت‌دار است و کرنش‌ها و کولی‌دادنش به فائزه هاشمی و اکبر گنجی را می‌توان در راستای همان پروژه‌ای درک کرد که هدفش تظهير رژیم گذشته و جاده صاف کردن برای اپوزیسیون بورژوازی است. آنچه به ویژه در اینجا مهم است ریاست مطالعات ایران در دانشگاه استنفورد است که او یک می‌کشد. از آن مهم‌تر عضویت او در مؤسسه هور (Hoover Institution) است. این مؤسسه که نام اصلی آن «مؤسسه هور در باره جنگ، انقلاب و صلح» است در سال ۱۹۱۹ توسط هربرت هور – یکی از نخستین تحصیلکردگان دانشگاه استنفورد بنیانگذاری و تأمین مالی شد. هور عضو حزب جمهوریخواه امریکا بود که در سال ۱۹۲۸ به ریاست جمهوری آن کشور رسید و تا آغاز ۱۹۳۳ رئیس جمهور امریکا بود. مؤسسه هور نهادی محافظه کار است که شعار اصلی آن آزادی فردی و اقتصادی، بنگاه آزاد و دولت محدود (کوچک) است.

رئیس فعلی آن کاندالیزا رایس است که مشاور شورای امنیت امریکا و وزیر خارجه آن کشور در زمان جورج بوش پسر بود. شمار دیگری از اعضای این «اندیشکده» از این قرارند: هنری کیسینجر، جورج شولتز، ژنرال ماتیس (وزیر دفاع ترمپ)، مک مستر مشاور امنیتی ترمپ، ژنرال ابیزید فرمانده سنت کام (فرماندهی مرکزی) نیروهای مسلح امریکا، فرانسیس فوکویاما (تنورسین پایان تاریخ) و غیره که در میان مرتجع‌ترین بخشهای سیاستمداران و روشنفکران امریکائی قرار دارند.

هم آوازی فائزه هاشمی که از انتخاب نشدن مجدد ترمپ به ریاست جمهوری متأسف است چون فکر می‌کرد که فشار ترمپ به جمهوری اسلامی می‌توانست جمهوری اسلامی را به عقب نشینی وادارد و اکنون هم از حمایت ترمپ از جنبش زنان سپاسگزاری می‌کند با میلانی که مدت هاست عضو مؤسسه هور و همنشین و همپالگی اعضای آن است، در اینجا از طبیعت آنها تبعیت می‌کند. گوشه چشم فائزه هاشمی به میلانی در مورد استقلال بنیاد استنفورد و جواب او را حالا بهتر می‌فهمیم.

فائزه هاشمی در نقش یکی از آخرین حلقه‌های اتصالی اصلاح‌طلبان با حاکمان جمهوری اسلامی سعی دارد با نزدیکی به اپوزیسیون بورژوائی، جای پائی برای این بخش از رژیم در بدیل‌های ممکن آینده پیدا کند. او که همیشه با فاصله از اصلاح‌طلبان حرکت می‌کرد و از نقش به اصطلاح اعتدالی به عنوان محلل جمهوری اسلامی دفاع می‌کرد، امروز به ناکارائی حکومت دینی در اداره امور سیاسی و اجتماعی اشاره می‌کند. البته او در این زمینه حتی از برخی از زعمای دینی عقب‌تر است. در حوزه قم عده‌ای از مجتهدان به ناکارائی حکومت دینی رسیده‌اند و برخی به صراحت این را می‌گویند (آیت الله امجد و آیت الله سید کمال حیدری) که هر دو مورد تکفیر هم قرار گرفته‌اند. «جرأت و جسارت» فائزه رفسنجانی و میزان سوادش در مورد دین و قرآن از هر دوی آنها کمتر است. نمونه کمال حیدری که می‌گوید احکام دین از جمله احکام مصرح در قرآن با جامعه جدید خوانائی ندارند و این که قرآن نه کلام الهی بلکه کلام بشری است. (عبدالکریم سروش هم چندسالی است این حرف را می‌زند)، نمونه‌هایی از بحران ایدئولوژیک حکومت دینی هستند. اما باید توجه داشت که این چموشی‌های برخی اهل دین به معنای شکل‌گیری نوعی پروتستانتیسم در اسلام نیست. اینها خیلی دیر رسیده‌اند و نمی‌توانند آب رفته را به جوی باز آرند!

ما در سخنان متناقض فائزه هاشمی می توانیم بحران ایدئولوژیک و سیاسی جمهوری اسلامی را مشاهده کنیم. او که بین پذیرش اسلام و انقلاب اسلامی (در جایی از مصاحبه اش او به صراحت از انقلاب اسلامی و تعلّقش به آن و دوران ده ساله اول انقلاب و میل به تداوم این نظام سخن می گوید.) و اذعان به بن بست های سیاسی – ایدئولوژیک آن دست و پا می زند و سرآخر این میلش را با نصیحت به خامنه ای و دولت اصول گراها به روی آوری به عقل و مدارا بیان می کند.

سناریو روشن است، خطر خیزش کارگران و زحمتکشان (خطر از دید حکومت و اصلاح طلبان!) و گسترش و تعمیق آن در هفته های اخیر بعد از سیلیبی که اصول گرایان حاکم در انتخابات ریاست جمهوری خوردند، راه برای پیوستن اقشار هرچه وسیعتری به مبارزه رودرو با رژیم باز شده و ریزش اقشار میانی را تسریع کرده است. این که به تدریج با گسترش جنبش کارگران و زحمتکشان و عمیق تر شدن شکاف در میان بالائی ها، شمار بیشتری از اقشار میانی به میدان مبارزه با رژیم کشانده شوند به خودی خود امری است مثبت، به ویژه که در ایران حکومتی مذهبی، متکی به ولایت مطلقه فقیه با ساختاری یکسره فاسد، به مدتی بیش از ۴۰ سال است که علاوه بر فشارهای اقتصادی با سیاست های به غایت ارتجاعی فرهنگی و اجتماعی اش علاوه بر کارگران، زحمتکشان و زنان، بخش وسیع و فزاینده ای از دانشگاهیان، وکلای مستقل، هنرمندان، جوانان و دانشجویان و ... را به ستوه آورده است. اما همان طور که در خیزش سال ۱۳۸۸ شاهد بودیم، اعتراضات و تظاهرات این اقشار در نبود هژمونی حضور و گفتمان رادیکال و انقلابی با وجود رهبری اصلاح طلبی که در طول حکومت اسلامی شریک دزد و رفیق قافله بوده است، به بیراهه کشاندن مبارزات بحق مردم و هرز دادن آن در کشاکش تضادهای جناحی طبقه حاکم و کمک به تداوم زندگی نکبت بار آن بوده است. خطری که امروز هم جنبش اعتراضی و رادیکال فروستان جامعه را که هنوز قوام و استحکام کافی نیافته تهدید می کند. به عبارت دیگر در روندی که هنوز تثبیت نشده ما با دو گرایش و جریان روبه رو هستیم که یکی سعی دارد خیزش انقلابی را به نفع خود مصادره کند و آن را در خدمت مصالحه خویش با بخشی از حاکمیت قرار دهد و به قول فائزه هاشمی تا دیر نشده [بخوان تا انقلاب نشده] نظام و اسلام را نجات دهد و بخش دیگری که با شعار «اصلاح طلب، اصول گرا دیگه تمومه ماجرا» در دی ماه [جدی] ۹۶ و آبان ماه [عقرب] ۹۸ وارد صحنه شده اند و کلیت نظام را نشانه گرفته است. فائزه رفسنجانی چون کروب و ... مستقیماً رهبر را نشانه می رود و سخنانش ستراتیژی جناحی از اصلاح طلبان را که نمی خواهند از پایه هایشان زیاد عقب بمانند، در این مرحله بیان می کند. او خواستار «کناره گیری» ولی فقیه و تغییرات در نظام سیاسی به دست خود خامنه ای می شود و با ذکر مثال گوریچف از او می خواهد تا دیر نشده شرایط انتقال قدرت را فراهم کند تا اسلام و نظام به خطر نیفتند. او قبلاً در مصاحبه ای و در کلاب هاوز گفته:

«آقای خامنه ای به اندازه کافی حکومت کرد و اگر تغییرات بنیادین و انتقال قدرت را خودش ایجاد کند، خود را عاقبت به خیر می کند.» او اضافه می کند: «آقای خامنه ای شما تنها کسی هستید که می توانید بدون هزینه برای مردم و برای جامعه، تغییرات اساسی و عمیق بدهید. با جایگزین کردن نیروهای تخصصی در سیاست داخلی و در سیاست خارجی، به جای معیارهای دیگری که اصلاً ربطی به مدیریت ندارد. مشابه کاری که گوریچف کرد وقتی فهمید این سیاستها راه به جایی نمی برد و روز به روز شرایط کشور و مردم را در تمامی حوزه ها به جز سلاح و نظامی گری نابود می کند» فائزه رفسنجانی می افزاید «ما نیاز به تغییرات جدی داریم اگر شما به عنوان رهبر جامعه نخواهید این تغییرات را بدهید اتفاقات دیگری می افتد ... الان دیگر خودتان ارزیابی دارید که اسلام در کشور ما در بدترین شرایط خود در طول تاریخ قرار گرفته و بلائی که در این دوران سر اسلام آمده فاجعه است. روز به روز هم با عملکرد و خطاهای بیشتر ما به نام یک کشور اسلامی و به نام نظام اسلامی بدتر و بدتر می شود.» فائزه انتقادهائی به خامنه ای کرده و

حتی خواستار مناظره با او شده است و از او خواسته خود تغییراتی در اداره کشور با جایگزین کردن نیروهای متخصص و غیره انجام دهد اما به نظر نمی رسد که خواستار «عبور» از جمهوری اسلامی یا حتی خود خامنه ای باشد. او حتی در مصاحبه با عباس میلانی در مورد تحولات آینده کشور می گوید «شاید اگر اصولگرایان همه چیز (منظور همه ارکان قدرت) را خودشان داشته باشند بهتر باشد، چون ایجاد روابط با امریکا و گذراندن قوانینی به نفع زنان به اسم آنها تمام می شود. البته اگر عاقل باشند» (نقل به معنی). همچنین مانند بسیاری تأسف می خورد که «حکومت اسلامی دین را خراب کرد» البته بعداً می گوید این حکومت اسلامی نیست، حکومت به نام اسلام است، «برداشت غیر واقعی از دین است» او در هر بزنگاهی که جمهوری اسلامی در معرض خطر و آزمایش اعتراضات کارگران و زحمتکشان قرار می گیرد به میدان می آید تا بگوید خطا از اسلام نیست و بخشی از حکومتگران اسلامی مثل باباش را از حساب جنایت کارانی که ۴۳ سال است خون مردم را در شیشه کرده اند جدا می کند. سر فصل دیگر سخنان او در مورد زنان است. او که خود را در این مورد پیش کسوت فرض می کند می گوید:

«من خود را یک فمینیست اسلامی می دانم و اسلام با حقوق بشر و زنان منافاتی ندارد.» دفاع او از حجاب اسلامی و هجویاتش در باره جاذبه زنانه و توجیه نابرابری های مندرج در قرآن خود گویای سرنوشت اسف بار این "فمینیسم" من درآوردی است. به سخنان او در این مورد توجه کنید که خود گویاست: «ما وقتی از برابری حرف می زنیم، یک برابری حقوق داریم و یکسری تفاوت های فیزیکی. من فکر نمی کنم کسی یک زن زیبا را بدون حجاب و یا کم لباس ببیند، همان حس را داشته باشد که یک مرد را بخواهد ببیند. مردها بدن زیبا و تحریک کننده و یا هوس انگیز ندارند، اما زن ها دارند برای همین تفاوت های فیزیکی، وقتی مردهای لخت را می بینید، شاید خیلی صحنه ی جالبی نباشد. مقایسه خارج از چیز است!! حجاب را من فکر می کنم به خورده بد نیست! من این را جز تضییق حقوق و نابرابری حقوق نمی بینم از قضا جز نقاط قوت اسلام است! در اسلام به مردها هم توصیه شده لباس مناسب تن شون کنند. این نابرابری نیست! شبیه آن می ماند بگویم در خلقت چرا زن ها حامله می شوند و مردها نه؟ پس نابرابر اند. تفاوت های فیزیکی وجود دارد و نقطه ی قوت اسلام است که این تفاوت ها را می بیند و راه حل ارائه می دهد. ممکن است شماری از آیات قرآن به ظاهر نابرابر به نظر برسند، اما برایشان راه حل وجود دارد. مثلاً این پرسش که اگر اسلام دین برابری است پس چرا در قانون مربوط به ارث، زنان نصف مردان ارث می برند؟ اما قرآن این مجوز را داده که با دخالت پدرمادرها موضوع حل شود. مثلاً خود ما بعد مرگ بابا، پسران خانواده قرار گذاشتند سهم ارث به تساوی بین پسران و دختران خانواده تقسیم شود.»

* «نقش تعیین کننده اجتهاد و مجتهدها در این گونه موارد بسیار اهمیت دارد.»

* «بسیاری از قوانین اسلام را مجتهدها می توانند به روز کنند. چرا که شماری از آیات قرآن در شرایط خاص نازل شده؛ مثلاً در دوران جاهلیت موضوع زنده به گور کردن! شرایط روزگار طوری بود که امکان وضع قوانین مترقی تر وجود نداشت، اما اسلام این قابلیت را دارد که با مسائل حقوق بشر و حقوق زنان خود را تطبیق دهد! مجمع تشخیص مصلحت نظام برای همین تشکیل شد!»

* «روایت ها و تفسیر های قرآن عمدتاً مردسالارانه است و همه مجتهدها هم مرد هستند و متأسفانه ما زنان کوتاهی کردیم و نرفتیم حوزه تلاش کنیم!»

موضع "اعتدال گرایانه" فائزه هاشمی آنجا که وارد دفاع از اسلام و دخالتش در عرصه اجتماعی و سیاسی می شود، زره ای از بار زن ستیرانه آن نمی کاهد. نمی توان با تفسیر های زن مدارانه از قرآن و متون بر ماهیت زن ستیز دین اسلام سرپوش گذاشت. اسلام اجتهادی و دست به دامن مجتهدین و مجمع تشخیص مصلحت نظام شدن هم، گره ای از

کار نمی‌گشاید، چرا که در عمل همین جماعت سدهای بزرگی هستند که در جمهوری اسلامی مانع آزادی زنانند. شریعتمداران و مجتهدین، تفکیک میان دین باوری و حکومت دینی را برنمی‌تابند. بر دخالت دین در شئون اجتماع و سیاسی از این منظر تردیدی روا نیست. ریشه‌های نابرابری بین زن و مرد نه در تفاوت‌های بیولوژیک، که در روابط اقتصادی- اجتماعی نهفته است و دین‌ها با سرپوش گذاشتن بر این ریشه‌ها و الهی کردن آنها سعی در ابدی کردنشان داشته‌اند. فمینیست‌های اسلامی برای تطبیق متون دینی با اعتقادات و اندیشه‌های پیش ساخته خود به تأویل آیات قرآن می‌پردازند، حال آنکه روش اجتهادی، تفسیر آیات قرآنی و روایات را تنها در چارچوب اصول پذیرفته شده عقلایی و شرعی معتبر می‌داند و بر استفاده ابزاری از آیات قرآن در توجیه عقاید و دیدگاه‌های بیگانه مهر بطلان می‌زند. در ایران اسلامی، رهایی زنان و برابری حقوقی - اجتماعی آنها لزوماً از جدا کردن دین از حکومت و عرصه‌های عمومی می‌گذرد و پرواضح است که این مسأله با سرنگونی این رژیم گره خورده است. فمینیسم اسلامی، معجون کهنه شده دوران اصلاحات اسلامی است که مانند خود آنها باید به گور تاریخ سپرده شود.

فائزه هاشمی در اینجا و همه جا به عنوان عضوی از خانواده مافیائی «هاشمی» همراه باباش و برادرانش، از معماران این رژیم بوده‌اند و سالها مسئولیت سرکوب و کشتار و غارت مردم را بر گرده هایشان حمل می‌کنند، او سعی دارد خود و خانواده اش را از این مسئولیتها مبرا جلوه دهد و برای خودش آبرویی نداشته بخرد تا سکه معاملتش با اپوزیسیون بورژوازی و حامیان امریکائی شان شود. در زبان او انقلاب اسلامی و دوران طلایی امامش همان طنینی را دارد که برای همه رانده شدگان از قدرت کنونی. «ببینید ده سال اول که موضوعاتی که پیش آمد در ذات هر انقلاب و دوران انقلابیگری است و می‌گذاریم کنار و مرا با آن کاری نیست. بعد در دوران ریاست جمهوری بابا و بعد در ادامه‌ی دوران آقای خاتمی، اگر همان راه رفته شده بود، به مسیر درست می‌افتادیم، که متأسفانه از راه خارج شدیم. بابا فکر می‌کرد می‌تواند اوضاع را اصلاح کند؛ که نشد. بابا و ما، یعنی کل خانواده، نه در مسائل مالی و نه در شراکت در جنایت دامن‌مان پاک است و به امید خدا چنین نیز بمانیم!»

جنایات هاشمی رفسنجانی را مسلماً نمی‌توان به پای دخترش نوشت اما کتمان و توجیه دستاوردهای جنایتکارانه و اسف بار اقتصادی- سیاسی و اجتماعی بابا و دفاع از حفظ نظام و نزدیکی به دیدگاه‌های اپوزیسیون راست ترمپی از جانب دختر رفسنجانی نابخشودنی است. البته ما انتظار نداریم که فائزه رفسنجانی و خانواده او که بهره‌مند از درجه اول رانت خواری پدرش هستند و هنوز هم به مواهب این نظام دل خوش دارند، مخالف آن شوند. اما داوری نسبت به یک دوره مهم حاکمیت و نقش رفسنجانی به عنوان شخصیت دوم رژیم، معیار بزرگی برای راستی آزمائی دختر رفسنجانی است. هاشمی رفسنجانی در راه ایجاد و تحکیم ولایت فقیه از هیچ عملی فروگذار نکرده بود در «رهبر شدن» خامنه‌ای نقش عمده‌ای بازی کرد و تا آخر عمرش در کنار یار غارش خامنه‌ای، خدمتگزار، طراح و مجری پروژه حکومت ولایی خمینی گردید. او در مقام یکی از معماران ساختمان جمهوری اسلامی، با بنا نهادن خشتی کج در به وجود آوردن این بنای ویرانگر نقش مهمی بازی کرد. در سال‌های ۶۰ و بعد از آن، رفسنجانی مستقیماً در سرکوب و اعدام‌ها و ترور مخالفان در داخل و خارج دست داشت. نام او در کنار سایر زمامداران جمهوری اسلامی مانند علی فلاحیان وزیر قاتل اطلاعات در کنار متهمان دادگاه میکونس، مسؤل رسیدگی به کشتار رهبران حزب دموکرات کردستان، عبدالرحمان قاسملو، عبدالله قادری آذر، فاضل رسول، صادق شرف‌کندی و فتاح عبدلی - به عنوان یکی از آمران رده اول این ترور و همچنین در میان مظنونان دست داشتن در انفجار مرکز یهودیان آرژانتین ذکر شده است. هم او بود که در مقام امام نماز جمعه، در مورد کشتار زندانیان سیاسی گفت: «ما نون اضافی نداریم که به آنها بدهیم». در اردیبهشت ۱۳۶۹ نود فعال ملی- مذهبی نامه‌ای به او نوشتند و از وضع موجود انتقاد کردند. جواب او هتک حرمت و ضرب و شتم و

زندان بود. او حتی به یار قدیمش عزت الله سبحانه رحمت نکرد. در جواب اینکه چرا این کار را کرده گفت: «رویش را زیاد کرده بود، دادم رویش را کم کنند». در زمان ریاست جمهوری او در تابستان سال ۱۳۷۵ بود که توطئه قتل نافرجام ۲۱ نفر از اعضای کانون نویسندگان ایران به وقوع پیوست. وزارت اطلاعات رژیم به دست مصطفی کاظمی نامی در صدد برآمد که هنگام مسافرت نویسندگان به ارمنستان، با ایجاد تصادفی مصنوعی اتوبوس آنها را به دره پرتاب کند که با هشیاری تنی چند از آنها عقیق ماند.

رفسنجانی بلافاصله پس از پایان جنگ قدرت خونین در خرداد سال ۱۳۶۰ و عزل بنی صدر که در آن دست داشت از تاریخ ۲۱ مهر ماه همان سال به نمایندگی از طرف آیت الله خمینی در شورای عالی دفاع منصوب شد. او پس از آن و به آرامی، تاثیرگذارترین چهره سیاسی در جنگ شد و از اواسط جنگ نیز فرماندهی آن را برعهده گرفت. بعد از فتح خرمشهر و شروع عقب نشینی عراق، استراتژی تهاجمی ایران، تحت لوای شعار جنگ جنگ تا پیروزی و فتح کربلا و قدس، توسط او به پیش برده شد. گفتگویی با احمد خمینی منتشر شده در روزنامه جمهوری اسلامی (۴ فروردین ۱۳۷۴) حکایت از آن دارد که حتی خمینی با ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر موافق نبود. این رفسنجانی بود که او را به ادامه جنگ متقاعد ساخت. رفسنجانی در اواخر سال ۱۳۶۰ در گفتگویی با هفته نامه موقف عربی اعلام کرد: «ما نمی‌خواهیم در سایه رژیم فعلی عراق، به هیچ توافقی با بغداد برسیم ... و این سری نیست که آن را فاش کنم که صدام حسین توسط میانجی‌ها موافقت کرد طبق مواد و شرایط قرارداد الجزایر و بدون قید و شرط، عقب‌نشینی کند ... ولی ما این پیشنهاد را رد کردیم و با هرگونه توافقی مخالفت خواهیم کرد.» رفسنجانی اضافه کرد: «این توافق باید با ملت عراق و پس از پیروزی امضا گردد. ما حاضر نیستیم دست از حمایت سازمان های مخالف رژیم عراق برداریم.» (روزنامه جمهوری اسلامی- ۲۷ اسفند ۱۳۶۰) در همین زمینه او به توجیه تلفات سنگین جنگ پرداخته است:

«اگر چه در جنگ ما تلفات داده‌ایم اما اگر بخواهیم تلفات هشت سال جنگ تحمیلی را با تلفاتی که در همین هشت سال گذشته بر اثر تصادفات جاده‌ای مقایسه کنیم متوجه می‌شویم که تعدادش بسیار کم است چرا که سالانه ۳۰ هزار کشته جاده‌ای و خیابانی داریم. بنابراین ما می‌دانیم که در جنگ تلفات داده‌ایم و بهترین انسان‌ها بوده‌اند اما یک ارتش عظیم تبلیغاتی برای کشورمان به راه انداختیم که پس از این در هر جا که نیاز باشد حضورشان کم نخواهد شد. شهدا، جانبازان و رزمندگان همواره برای کشور الهام بخش هستند.» (ایسنا- ۶ مهر ۱۳۹۳)

جای پای بابا رفسنجانی در تمام بازی های سیاسی پشت پرده جمهوری اسلامی به چشم می خورد. ماجرای رابرت مک فارلین، مشاور امنیت ملی ریگان، که از طرف او به همراه اولیور نورث، تحلیل گر سازمان سیا، برای مذاکره و تحویل سلاح اسرائیلی و آزاد کردن گروگان های امریکائی در لبنان به ایران آمده بود (۱۲ آبان ۱۳۶۵) از آن جمله است. رفسنجانی کارگردان اصلی این ماجرا بود که توسط مهدی هاشمی برادر داماد منتظری در یک روزنامه لبنانی (الشراع) فاش گردید. خود او هم خبر را از امید نجف آبادی کسب کرده بود و بیت منتظری هم از آن اطلاع داشتند. نتایج افشاگری ها برای ایران و امریکا، به دلایل مشخصی سنگین بود: برای جمهوری اسلامی، به این علت که معلوم شد تسلیحات امریکایی، توسط اسرائیل به ایران فرستاده شده است و برای امریکا، از آن جهت که پول حاصل از معامله اسلحه، بر خلاف مصوبه کنگره امریکا در ممنوعیت کمک به ضدانقلابیون نیکاراگوئه (ایران- کنتررا)، صرف کمک به همان‌ها شده بود. مهدی هاشمی و امید نجف آبادی، هزینه «فضولی» هایشان را با اعدامشان دادند. شکست استراتژی جنگ طلبانه رژیم که با قربانی شدن صدها هزار شهروند ایرانی و عراقی همراه بود، او و اربابش خمینی را واداشت که جام زهر قبول آتش بس را سر بکشند. این افسانه که رفسنجانی در پایان دادن به جنگ نقش اصلی را بازی کرد و از این بابت طرفدارانش می خواهند از او چهره ای صلح دوست بسازند، با مراجعه به گفته های خود او و محسن رضائی

نقش بر آب می شود، چرا که در سال ۶۷، وضعیت سپاه و ارتش در جنگ بشدت خراب شده بود. کمبود بودجه و شکست های پی در پی و حتی رها کردن میدان های جنگ، ادامه آن را غیر ممکن ساخته بود.

سال های بعد از جنگ، رژیم با دو مسأله روبرو بود، بازسازی ساختارها و اقتصاد درهم شکسته و جلوگیری از هرگونه حرکت اعتراضی که پایان جنگ، مفر حضور آن را بوجود آورده بود. سرکوب و کشتار مخالفان و ایجاد رعب و هراس در میان مردم، اولین گام در این مسیر بود. در کشتارهای سال ۱۳۶۷ در زندانهای جمهوری اسلامی، نزدیک به پنج هزار زندانی سیاسی اعدام شدند، گرچه رفسنجانی در آن زمان ظاهراً در رده اول قدرت اجرایی نبود اما هیچگاه ندای مخالفتی با این کشتارها سر نداد. برعکس چند وقت پیش که نوارهای صوتی منتظری در رابطه با مجریان این کشتارها پخش شد، به دفاع از آن پرداخت و آن را «توطئه ای برای لطمه زدن به شخصیت امام امت» دانست.

مانوورهای او در مجلس خبرگان بعد از مرگ خمینی، برای به کرسی نشاندن رهبری خامنه ای بر همگان روشن است. بلافاصله بعد از این عمل، مانوور دیگری برای تغییر قانون اساسی انجام شد که بتواند قبای دوخته شده برای خامنه ای را اندازه تنش کند. با حذف «رهبری شورائی»، مطلقیت ولایت فقیه تثبیت گردید. حذف پست نخست وزیری و تحکیم موقعیت ریاست جمهوری برای رفسنجانی که در ۱۳۶۸ به این مقام دست یافت، فرصتی بود که او بتواند یک قدرت دو پایه ای را با ولی فقیه شکل دهد. رفسنجانی امید داشت که «هم رزم» دیرینش خوش خدمتی او را فراموش نخواهد کرد و او را در این بازی قدرت شریک خواهد ساخت. اما این بازی در نمایش جمهوری اسلامی به طریق دیگری رقم خورد. رفسنجانی همواره سعی داشت قطبی میانه مابین اصلاح طلبان و اصول گراها بوجود بیاورد. در این جریان اعتدالی کسانی مانند مطهری، بهشتی، موسوی اردبیلی، ولایتی و غیره نیز بودند و با مؤتلفه نزدیکی داشتند و از نظر اقتصادی با طبیبیان و نیلی، نوربخش و دیگر لیبرال ها یا نئولیبرال ها نزدیک بود. در عین حال رفسنجانی با بخش های دیگر (مانند مجاهدین انقلاب اسلامی) هم ارتباط داشت و تا مدت ها توانست آنها را به خدمت خود یعنی خدمت جناح خود درآورد. حزب کارگزاران که همان اعتدالی ها بودند و هستند از آغاز ریاست جمهوری او حضور سیاسی داشت، اما با کنار گذاشتن او و سپس مرگ مشکوکش، این جریان هم به حاشیه رانده شد. فائزه هاشمی و خانواده اش و بسیاری دیگران که از دایره قدرت به کناری نهاده شده اند ولی هنوز به نظام چسبیده اند نمی توانند "دوران طلایی" امام و قداست و مظلومیت رفسنجانی را به خورد مردم بدهند.

اشک تمساح امروز فائزه هاشمی و همپالگی هایش و میدانی که امثال عباس میلانی این سرسپرده امپریالیسم امریکا برای بدبختی های مردم و خرابی اوضاع و چشم انداز سپاهی که او برای جمهوری اسلامی ترسیم می کند، نه از سر غم خواری برای درد و رنج کارگران و زحمتکشان و نه برای دفع ستم بر آنهاست. او در نهایت، خواستار نجات "انقلابی" است که امثال خانواده او را به قله قدرت پرتاب کرد و ۴۳ سال است که از مواهب آن بهره مندند.

روشن است بسیاری از مسائلی که نگرانی و مقابله اقبال میانی را، با حکومت دامن می زند، برای کارگران و زحمتکشان نیز که غم نان و کار و مسکن دارند، مطرح است. انواع تبعیض های جنسیتی و اجتماعی، سانسور و نقض مستمر آزادی ها و ممانعت از هرگونه سازمانیافتگی اقتصادی - سیاسی، خلاصه تمام مطالبات انباشت شده دموکراتیک که در طی این چهل و اندی سال سرکوب گردیده اند، به طور حتم نگرانی های کارگران و زحمتکشان و نیروهای انقلابی هم هستند. ستم سیاسی بر گرده توده های فرودست جامعه سنگین تر و شدیدتر است و مانع بزرگی در راه رهایی نهائی آنهاست. از این رو طرح و پیشبرد این مسائل دموکراتیک بیش از هرکس وظیفه نیروهای پیشرو کارگری و انقلابی است. با این تفاوت که دموکراتیسم طبقه کارگر پیگیرترین نوع دموکراتیسم است و برای به فرجام رساندن آن نه تنها سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را هدف گرفته بلکه نظام مبتنی بر استثمار و طبقات یعنی سرمایه داری را

نیز آماج حملاتش قرار می دهد. تأکید بر تمایز و استقلال و وحدت این گرایش در جنبش امروز، نه از سر نفاق و تفرقه اندازی است و نه یک ماجراجویی جداسری، بلکه کمک به ایجاد آن شرایطی است که ضمن سرنگونی جمهوری اسلامی راه را برای پیروزی نهائی بر سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم بگشاید و مانع برآمد بدیل های ضد انقلابی از نوعی که فائزۀ رفسنجانی خواهان آن است، شود.

۲۱ تیر [سرطان] ۱۴۰۰